



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۸۶۸۲۹-۳۷-۳۷ نامبر: ۸۸۹۸۶۸۲۸-۸۸۹۸۶۸۲۰-۲۲-۲۲
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۲۳-۲۲-۲۲
توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۲۲
www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۲:۱۲ اذان مغرب ۱۸:۱۶ اذان صبح فردا ۵:۱۲ طلوع آفتاب ۶:۳۶

سفره تکنانی

خورشت



ناستین مجابی
نویسنده

● حالا همه خوانندگان می‌دانند که هرچیز برای بدن «نافع» بود آقاچان می‌خرید. از جمله به که در خانه ما تا بهه حال هم جزو میوه‌ها محسوب می‌شود. پاییز به فراوانی خرید می‌شد که برای چند منظور بود: مربا، غذا و خوردن. بهترینش را مامان جدا می کرد و لای پنبه می گذاشت توی زیرزمین خنک برای خوردن. هربار که به زیرزمین می‌رفتم، عطرش کل آن فضا را پرداشته بود، چه عطر شیرین و اشتهاانگیزی. بهای کوچکت‌ر و کج وکوله‌هایش هم برای مربا مصرف می‌شد و اگر زیادتر بود مامان رنده ریز می‌کرد و در تنزیم آبش را می‌گرفت و یک لیوان به آقاچان می‌داد که می‌گفت قوت معده است و گاهی هم ما استکانی نصیب‌مان می‌شد. شربت به را از همان آب یا از آب مربا تهیه می‌کرد. خورشت به یکی از غذاهایی بود که سالی یکبار در فصلش پخته می‌شد. مامان دو جور خورشت به درست می‌کرد یک جورش که صرفه به‌حال‌تر بود و به تعداد خانواده ما می‌خورد مانند قیمه یا لپه درست می‌شد. به را قاج و کمی سرخ می‌کردو با کمی شکر مزه‌دار می‌کرد و می‌چسید روی قیمه تا با آب آن بپزد. نوع دیگرش گوشت‌های درشت به اندازه قورمه‌ای را با پیاز تفت می‌داد و می‌پخت. قاج‌های تفت داده شده به را با کمی شکر و ادویه و زعفران روی آن می‌چید. چاشنی آن آب غوره بود که خوشمزه‌تر بود. اما هیچ‌کدام از بچه‌ها جز آقاچان به پخته را دوست نداشتند.

یک حرف، یک نگاه

اعتیادی که به سراغت می‌آید



بهار رهنما
بازریگر، نویسنده

● **یک حرف، رنگین‌کمان قرص‌ها:** حسین غیائی ترانه‌سرا در ترانه‌ای میگوید: فرمز، سفید، آبی، زرد، رنگین‌کمون می‌سازم از قرصام. قرص‌ها در زندگی روزمره ما نقش خیلی مهمی دارند، با وجود تمام تبلیغات ضدارویی که توسط انجمن‌های حفظ سلامتی و بازگشت به طبیعت و هنرپیشگان معروف هالیوود می‌شود، هرچه که بیشتر عمر می‌کنیم تعداد حضور انواع آنها در زندگی ما بیشتر و بیشتر می‌شود و همچنین وابستگی ما به آنها. برای یک شب بیرون ماندن از خانه باید کیف کوچکی حاوی این شب‌های مبدا را با خود همیشه حمل کنی که قرص‌هایت حتی برای یک شب از دست نرود، وسواس می‌شوی ساعت‌ها را با حضور قرص‌هایت تشخیص می‌دهی، ناشتا، بعد از ناهار، بعد از شام... تازه این شامل قرص‌های مربوط به سلامتی جسم می‌شود، قسه وقتی پیچیدگی بیشتری به خود می‌گیرد که رنگین‌کمان شخصی تو شامل قرص‌های روانت هم شود که هم خوردن و هم خوردنش وسواس‌های غریب خودش را دارد. قرص اعصاب که می‌خوری می‌افتی به فضاوت بی‌وقفه خودت و کنترل کنترل کنترل تمام آنچه مجموع دیوانگی‌های شخصی توست و شاید تنها تفاوت ظاهری‌ات در این دنیای به شدت مشابه، دلم برای خودم و همه آدم‌های مدفون میان این اسمارتیزهای رنگارنگ می‌سوزد، چارهای نیست اعتیادی است که زود یا دیر سراغ اغلب آدم‌های این شهر می‌آید، به قول «پیمان قاسم‌خانی» کم‌کم که نگاه می‌کنی، می‌بینی شکل خائنه‌ات عوض شده، دستگاه فشارخون و قرص زیرزبانی، تست نوار قلب و قندخون سرپایی و... دورت را گرفته. راست می‌گویند، با چشم بر هم زدن شده‌ایم آدم‌های ترسویی که با بسته‌سته قرص و دستگاه خودمان را چهارچنگولی به این دنیا چسبانده‌ایم و تازه همه‌مان آرزوی مرگ در لحظه و آهی و دمی داریم، شاید نوشتن از چنین حرف‌هایی در ۳۸ سالگی عجیب به نظر تان بیاید ولی با دوست مسن‌تری که مشورت کردم انگار هیچ عجیب نیست، انگار سن توجه به این داستان‌ها همین الان است، چون مسن‌ترها دل‌دریامن می‌دهند که کم‌کم برایت عادی می‌شود، همه چیز عادی می‌شود و در کنترل دنیای ماشینی رنگین‌کمانی از قرص‌ها..

یک نگاه‌وپراتی: تالار مولوی هر روز ساعت ۴:۳۰

تأثیری به نام ویران را روایت می‌کند، که شبویه روایتش به تئاتر مستند پهلوی‌زند، قصه همان روزی است که همه تگرانش هسٹیم و سعی می‌کنیم یادمان برود، روزی که زلزله تهران از راه برسد، بازی‌ها و شبوه اجرایی بسیار جذاب و نو است دنیای اطرافت را در چهارگوش خوب سالن مولوی برای ساعتی فراموش خواهی کرد. همچنین بازی «نوید محمدزاده» را در این نمایش هرگز از یاد نخواهید برد.

شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۸۶۸۲۹-۳۷-۳۷ نامبر: ۸۸۹۸۶۸۲۸-۸۸۹۸۶۸۲۰-۲۲-۲۲
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۲۳-۲۲-۲۲
توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۲۲
www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۲:۱۲ اذان مغرب ۱۸:۱۶ اذان صبح فردا ۵:۱۲ طلوع آفتاب ۶:۳۶

روزگار سپری شده

از تهران تا نیویورک با «فرح اصولی»

با آفتاب زنده‌ام

عسل عباسیان

«من کلا با آفتاب زنده‌ام. اگر آفتاب نباشد می‌میرم. در نیویورک مانده‌ام چون حتی بعد از باران و برف هم بلافاصله آفتاب خواهد تابید.» این جملات را «فرح اصولی» می‌گوید که به سبب حرفه و هنرش مدام از تهران تا نیویورک در حال سفر است. با این مینیاتوریست و نقاش، از فرسنگ‌ها فاصله مکانی و تقریباً هشت ساعت اختلاف زمانی دربرسه حال و هوای این روزهایش گپی کوتاه داشتیم که در ادامه خواهید خواند.

تهران: برگزاری فستیوال و نمایشگاه

حالا سه ماه است که فرح اصولی به نیویورک آمده اما پیش از آن چهار ماهی را در تهران گذرانده. او در دوران حضورش در تهران چند نمایشگاه و فستیوال برگزار کرده. اصولی شهرپورماه امسال دبیر شورای داوران چهارمین دوسالانه نقاشی دامون‌فر بود. او درباره این دوسالانه توضیح می‌دهد: «این فستیوال هر دوسال، یکبار برای حمایت از نقاشان جوان زیر ۲۵ سال برگزار می‌شود. این چهارمین دوره این دوسالانه بود و من در همه دوره‌ها با این دوسالانه همکاری کردم»

او پس از این فستیوال هم با «خاتم‌محمدی» صاحب گالری «پدیس ملت» در انتخاب هنرمندان نمایشگاه «نگاهی دیگر» که در آبان‌ماه امسال نقاشی «سه نسل نقاشی زنان ایران» را به نمایش گذاشته بود، همکاری داشته است.

نیویورک: نقاشی و موزه‌گردی

این روزها در محله «چلسی» نیویورک که به نوعی مرکز گالری‌های این ایالت محسوب می‌شود، اصولی در کنار هنرمندان دیگری از ایران نظیر «آرمینا رافت» و «سمیرا عباسی»، سه نقاشی‌اش را برای بازدید عموم به نمایش گذاشته است. او پیش‌تر هم در همین گالری که ۲۰ نقاش آن را بنیان گذاشته‌اند و مدام در آن نمایشگاه‌های خاص برگزار می‌کنند، در کنار هنرمندان زن خاورمیانه، نقاشی‌هایش را به مدت ۹ ماه از شهرپور تا دی ۹۱ به نمایش گذاشته بود.

ایسن نمایشگاه‌ها برنامه‌های جنبی هم دارند که اصولی درباره یکی از آنها توضیح می‌دهد: «یکی دو هفته قبل میزگردی برگزار شد که من، آرمینا و سمیرا در آن شرکت داشتیم و درباره نگاهمان به زندگی در خاورمیانه، نگاه غرب به شرق و نگاه شرق به غرب حرف زدیم. میزگردی بسیار مؤثر بود چون عموماً آمریکایی‌ها در این‌باره یک کلیشه ذهنی نادرست دارند که بعد از این مراسم، ایمیل‌های زیادی دریافت کردم مبنی بر اینکه پس از برگزاری این نشست چقدر این کلیشه در ذهن برخی از شرکت‌کنندگان شکسته شده است.»

برای فرح اصولی در کنار همه این‌ها، نقاشی، اصلی‌ترین فعالیت روزمره است: «لااقل روزی هشت ساعت مشغول نقاشی هستم. درحال گردآوری مجموعه‌ای هستم که نقاشی‌های مهم نقاشانی نظیر میکال آنژ، رامبراند، یوتیچلی، مانه، دالی و... را به سبک خودم بازخوانی می‌کنم و دوباره می‌کنم. پیش‌تر هم در ایران «نوتالیزا» را از دید خودم تصویر کرده بودم. این مجموعه در نهایت ۲۰ اثر خواهد شد که بنابرست در سال ۲۰۱۴ در نیویورک به نمایش گذاشته شود»

اما تمام فعالیت‌های اصولی محدود به نقاشی نمی‌شود. او موزه‌گردی هم می‌کند و البته مدام به سینما



عسل عباسیان

تاش

فروش نقاشی‌های «سپهری» در گالری گلستان

شرق: لیلی گلستان، بخشی از مجموعه نفیس آثار هنری خود را عصر جمعه یازدهم اسفند چلو در گالری گلستان به نمایش و فروش می‌گذارد. در این نمایشگاه که سرشار از ناهای معتبر و ماندگار هنر ایران است ۳۰ نقاشی، مجسمه و سفال ۲۶ اثر هنرمند صاحب سبک از پیشکسوتان جوان به نمایش در می‌آید که لیلی گلستان آنها را طی ۴۵ سال اخیر خریداری کرده و اینک آنها را به فروش می‌گذارد.



چهارشنبه ۹ اسفند ۱۳۹۱ | ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۴۳۴ | ۲۷ فوریه ۲۰۱۲ | سال دهم | شماره ۱۶۸۳ | ۱۶صفحه



نازنین جمشیدی
nana.jamshidi@gmail.com



کلبه مشاهیر

«جورج الیوت» در سایه

مهلقا ممداریان

مساری آن اولنس، زنی که امروزه او را با نام مردانه «جورج الیوت» می‌شناسیم در خانه‌ای رشد و نمو یافت و از آنکه طریق اطلاعات زیادی در مورد ۶۱ ساله خود را در این خانه سپری کرد. خانه‌ای با معماری سبک شاه‌جورج، با یک شیروانی سفالی و پنجره‌های متناوب که به سمت چمنزار پردرخت اطراف خانه باز می‌شوند. البته خانه ظاهری اشرافی دارد، اما پدر جورج الیوت آدم متمکنی نبود. شاید بزرگ‌ترین دلخوشی نویسنده نوجوان این بود که به دیدار این مستمنان برود و برایشان خوراک و پوشاک ببرد. خانه‌گرفی چند سال پیش به یک کمپانی انگلیسی رسید به نام وایتیرید. آنها یک هتل در پشت خانه ساختند و در سمت دیگر هم تعدادی پارکینگ احداث کردند. خانه قدیمی جورج الیوت کم‌کم شکل و شمایل سابق را از دست داد. هاداران این نویسنده اعتراض کردند و گسترش عملیات عمرانی متوقف شد. اما حالا هم که وارد خانه شوی، می‌بینی که بالای شومینه محبوب جورج، یک تلویزیون ال‌سی‌دی نصب‌شده‌جایی که زمانی زنی می‌زیست با این شعار: «می‌دانی چه دردی است که نبوغ مردان را داشته باشی و به جرم زن بودن در اسارت بمانی».

رویداد

«وقفی‌پور» و روانکاوی نقاشی مدرن آمریکا

شرق: فردا ۱۰ اسفند ۹۱، «شهریار وقفی‌پور» حول محور «کسپر‌سینوئسم انتزاعی به مثابه نقاشی نوار» در سالن ناصری خانه هنرمندان سخنرانی خواهد داشت. وقفی‌پور درباره این سخنرانی که ساعت ۱۸ برگزار خواهد شد، می‌گوید: «این جلسه قرائتی روانکاوانه (لاکانی) از دورهای از نقاشی مدرن آمریکاست و از مدرنیسم‌را صورت‌بندی کند»



تشیع پیکر «فریده لاشایی» از خانه هنرمندان

شرق: صبح امروز چهارشنبه نهم اسفند ساعت ۱۰ صبح، پیکر باثوی نقاش برجسته ایران، فریده لاشایی از مقابل خانه هنرمندان تشییع می‌شود. این مراسم با آیین گرامیداشت این هنرمند صاحب‌سبک همراه خواهد بود که در آن دکتر علیرضا سمیع‌آذر، مدیر اسبق موزه هنرهای معاصر تهران، جواد مجابی، نویسنده و محقق، ابراهیم حقیقی گرافیکست و رعنارفروند نقاش در ستایش فریده لاشایی و معرفی فعالیت‌ها و دستاوردهای او سخنرانی می‌کنند. پس از پربایی این مراسم، پیکر فریده لاشایی به آرامگاه ابدی‌اش در گورستان دربند سر بدرقه خواهد شد.



کوچ‌نشین

هدیه روز شکرگزاری



تاھید کبیری
نویسنده، شاعر

● بوی «بارنکیو» از همان دور و بر تمام فضا را پر کرده بود و با صدای صحبت و خنده‌های از ته دل و موسیقی «جاز» و «رگبه» و «هوی مثال» که از این پلکن به آن پلکن می‌نوید، برابری می‌کرد. کمی کنار هره ایوان ایستاد و فکر کرد «کاش این ششادی آمریکایی، مثل انفلوآنزای افغانی مسری بود...» به آسمان نگاه کرد که فیروزهای بود و یک تکه ابر هم نداشت. اما از دیروز تا یک ساعت پیش باریده بود. شاخه‌های انبوه افرا با برگ‌های سبز وتر و تازه سرر به آبی‌های آسمان می‌سایبندند و این ترکیب سبز و آبی که نمادی از کلاشی‌کاری‌ها و معماری ایرانی بود همیشه شور و شوق غریبی را در او برمی‌انگیزد.

هوای بیست و پنجم نوامبر سوز سردی داشت و او را با همه سرخوشی بی‌دلیش به داخل آتر تمان کشاند. تعطیلی روز ششکرگزاری بود و اغلب خانواده‌ها سفره گسترده‌ای در کنار هم داشتند. خیلی‌ها برای آنکه این ناهار سنتی و دیدار عزیزان را از دست ندهند از ایالتی به ایالت دیگر سفر می‌کردند و خودشان را به بوقلمون تنوری و کدو حلوائی دست‌پخت «مام» می‌رساندند. اما او تا آن لحظه به سراغ هیچ برنامه‌ای نرفته بود. نه پیاده‌روی، نه کتاب‌خوانی، نه رفتن به کافه‌ای که آن طرف چهارراه بود و نه نوشتن نامه مفصلی که از مدت‌ها پیش به خواهرش وعده داده بود. همیشه در روزهایی نظیر این‌ن تازه به یاد می‌آورد که مثل یک پر که در کله در کله‌کشانی دور گرم شده است. چقدر فاصله... چقدر فاصله با خاکی که در آن روییده و بارور شده بود... چقدر فاصله با همه آنها که دوستانش می‌داشت. که نیمه‌ای از او بودند و حرف‌ها و درد دل‌ها و خنده‌ها و گریه‌ها و خاطره‌های مشترکی داشتند... و این فاصله بعضی وقت‌ها آنقدر نفرد روی سینه‌اش سنگین می‌شد و سنگین می‌شد که نفس‌اش را می‌گرفت. اما نه! زخم‌هایش هنوز تازه بود و نباید. نباید احساساتی بشود. با مادری هم که با آن پاهای ورم کرده می‌پیتر می‌شد و از دوری او ناصبوری می‌کرد هیچ کاری نمی‌توانست بکند. زنگ کلیسا چهار بار نواخت و او را از خودش کند. باورش نمی‌شد که روز به آن سرعت گذشته باشد. خورشید هم به یکباره ناپدید شد و یک تکه ابر بر بعدازظهر روز ششکرگزاری سایه انداخت. با وجود آن دود کباب اشته‌آور همسایه‌ها، از یختن یک ناهار درست و حسابی برای خودش هم طفره رفته بود. در یخچال را باز کرد. یک بسته مرغ یخ‌زده بیرون آورد. اما پیش از آنکه دست به کار آشپزی بشود، با یک تکه نان و پنیر و یک قاج هندوانه جلوی اشتهایش را گرفت. فکر کرد چرا آمریکایی‌ها هندوانه را با نمک می‌خورند؟ و بعد برای چنمین بار حادنه دیروز را به یاد آورد. حادنه‌ای که او را حیرت‌زده کرد اما دیگران را نه... دیروز همکاریش کریستین با دختر پانزده ساله‌اش و نوزادی که تازه به دنیا آمده بود به سر کار آمد. او در حالی که با خوشحالی و غرور نواش را که به کوچکی عروسک بود به او و بقیه نشان می‌داد گفت: «نگاهش کن! این هدیه عیسا مسیح است به ما... هدیه روز ششکرگزاری!» دختر کریستین کنار مادرش ایستاده بود و با لبخندی سرد نیمی از خود. نجیفاش را پشت مادر پنهان کرده بود. گویا پدر بچه که هم‌کلاسی او بوده از یکی، دو ماه پیش دیگر به مدرسه نیامده و ناپدید شده بود.

فکر کرد باید در نامه مفصلی که به خواهرش وعده داده است درباره هدیه روز ششکرگزاری می‌بنویسد. هوارو به تاریکی می‌رفت. حالا نوبت او بود که با بوی بدجرم کشیده و ادویه‌های ایرانی پنجره را باز کند و جشن یکفره خود را به رخ ایوان و حیاط و همسایه‌ها و بخشی از خیابان بکشد.

غربت بود و صدای شر شر باران و وسعت غروب...
تصحیح: در مطلب هفته گذشته با نام «ویولن زن» در همین ستون، دو کلمه «چه و چه» و «نوستالژی» به غلط تبدیل به «چهچه» و «نوستالژی‌ها» شده بود که تصحیح می‌شود.

مخبر الدوله

اولین آلبوم پالت رونمایی می‌شود

● شرق: «آقای بنفش» اولین آلبوم پالت روز جمعه ۱۱ اسفند در فروشگاه مرکزی شهرکتاب رونمایی و برای نخستین‌بار توزیع می‌شود. آلبوم «آقای بنفش» شامل ۱۱ قطعه است که از سوی نشر ماهریز منتشر می‌شود. داریوش آذر (نوازنده کنترباس)، روزبه اسفندرامز (نوازنده کلارینت)، کاوه صالحی (نوازنده گیتار) حسام‌الدین محمدیان‌پور (نوازنده بارکشان، آکاردئون و بنسوری)، مهیار طهماسبی (نوازنده ویولنسل) و امید نعمتی (خواننده) اعضای گروه پالت هستند. مراسم رونمایی اولین آلبوم پالت، ساعت ۱۸ روز جمعه ۱۱ اسفند برگزار می‌شود و علاقمندان می‌توانند به شهرکتاب مرکز مراجعه کنند.